

Semantics of Good and Nastiness The Quran and Hadith

Ahmad Pakatchi*

احمد پاکتچی*

Abstract:

چکیده:

Good and Nastiness as a couple of key concepts in the field of theology and jurisprudence in different religions has been controversial, especially for Religions of justice that the Imamiyah (Shiite) religion is one of the most prominent of them, has been the great importance. In researches that taked in recent years of inherent good and Nastiness, studied ontology and epistemology aspects of the subject, but discuss of semantics of the subject is absent.

It must look after about semantics of Good and Nastiness for each of the discuss that can be origin of Good and Nastiness concepts in Islamic theology, its necessary that follow semantics of this couple of key concepts, these discourses can followed in two main cluste: discourse formed in the early Islamic era, which mostly based on the teachings of the Quran and the Prophet and through the Holy Quran verses and prophetic traditions and news of companions) Sahabis (and Tabe'in can be traced, and the discourse formed in status of interfaith relations that is results of encounter of scholars Muslim with theologians of other religions, including Jews, Christians and Zoroastrians and Manicheans and the Brahmanism. Undoubtedly structured means in Islamic theology is consequent of these discussions and origins and to clarify of its dimension and components, it's all necessarily favour to the origins of the interfaith, but due to limited space, this article assumes the first origin, ie: reflected discourse in the Qur'an and hadith.

حسن و قبح به عنوان یک زوج مفهوم کلیدی در حوزه کلام و اصول فقه نزد مذاهب مختلف محل بحث بوده و به خصوص برای مذاهب اهل عدل که یکی از برجسته‌ترین آنها مذهب امامیه است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. در تحقیقاتی که در حوزه حسن و قبح ذاتی در دهه‌های اخیر انجام گرفته، جنبه‌های وجودشناسی و معرفت‌شناسی مسئله مورد بررسی قرار گرفته، ولی جای خالی بحث در باره جنبه معناشناسی مسئله کاملاً محسوس است.

در خصوص معناشناسی حسن و قبح باید توجه داشت به ازای هر یک از گفتمان‌هایی که می‌توانند خاستگاه برآمدن معنای حسن و قبح در کلام اسلامی باشند، لازم است معناشناسی این زوج مفهوم دنبال شود؛ این گفتمان‌ها را می‌توان در دو گروه اصلی دنبال کرد: تکیه بر آموزه‌های قرآنی و نبوی دارد و از خلال آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و اخبار صحابه و تابعین قابل پی‌جویی است؛ و گفتمانی شکل گرفته در فضای روابط بین‌الادیانی که حاصل مواجهه عالمان مسلمان با متکلمان ادیان دیگر، اعم از یهودیان، مسیحیان، زردشتیان، مانویان و براهمه است. بی‌تردید معنای ساخت یافته در کلام اسلامی، برآیندی از این گفتمان‌ها و خاستگاه‌هاست و برای روشن شدن ابعاد و مؤلفه‌های آن، توجه به خاستگاه‌های بین‌الادیانی ضرورتی تمام دارد؛ اما به سبب محدود بودن مجال، این مقاله عهده خاستگاه اول، یعنی گفتمان بازتاب یافته در قرآن و احادیث است.

Keywords: good and Nastiness, the Quran, hadith, semantics.

کلیدواژه‌ها: حسن و قبح، قرآن، روایت، معناشناسی.

* Assistant Professor of Imam Sadigh (a.s) University

* استادیار دانشگاه امام صادق(ع) apakatchi@gmail.com

ریشه‌شناسی واژگان

از نظر ریشه‌شناسی، ریشه حسن به صورت "حشن" در شاخه شمالی مرکزی از زبان‌های سامی یافت می‌شود که نمونه‌های آن در عبری در واژه חֲשָׁן با تلفظ hshan و در آرامی ترگومی در واژه‌های חֲשָׁן ، חֲשָׁן و در آرامی با تلفظ hshan/ hūshan دیده می‌شود. واژه‌ها به هر دو زبان به معنای سینه بند مقدسی است که کاهن اعظم یهود به هنگام انجام اعمال مذهبی بر تن می‌کند و وجه اشتقاق آن نامعلوم است (Gesenius, ۱۹۳۹: ۱/۴۴۱; Jastrow, ۱۹۰۳: ۳۶۵).

در شاخه جنوبی حاشیه‌ای، رد پای روشن‌تری دیده می‌شود. واژه گعزی *hasen* به معنای پروانه است (Dillmann, ۱۸۶۵: ۹۳; Leslau, ۱۹۹۱: ۲۴۵). کاربرد واژه HSN به معنای ملخ در زبان اوگاریتی (۱۶۳: ۲۰۰۸; Halayqa, ۲۰۰۳: ۳۷۳; Del Olmo, ۲۰۰۳) و واژه *hasān* به معنای ملخ کوچک و موربانه در تیگرینیا (Leslau, loc. cit.) نشان از آن دارد که واژه‌های کهن‌تر از واژه گعزی به طور مشترک در زبان‌های سامی جنوبی و شمالی به معنای ملخ وجود داشته که زمینه ساخت واژه گعزی با یک انتقال معنایی شده است. همین معنا در عربی موجب پیدایی واژه *حَسُون* به معنای پرنده‌ای کوچک و رنگارنگ شده است (Dillmann, ۱۸۶۵: ۹۳).

فقدان ریشه حسن به معنایی از سنخ خوبی و زیبایی در زبان‌های سامی به جز عربی و آنچه در سطور پیش یاد شد، نشان از آن دارد که مشهورترین معنای ماده حسن در زبان عربی، می‌تواند برگرفته از واژه مشترک سامی *hasān* با صورت عربی *hassūn* به معنای پرواز کننده‌ای رنگارنگ باشد. در صورت تکیه بر این ریشه‌شناسی، ماده حسن در اصل به معنای رنگارنگ است، زیبایی دیداری معنای ثانوی

آن و سپس با یک توسعه در دامنه، معنای زیبایی به طور عام را یافته است. آخرین مرحله از تحول آن، تعمیم به معنای پسندیدگی و مطلوبیت اعم چه در یک نظام هنجاری مانند اخلاق و قانون، چه از حیث ملائمت طبع بوده است.

ماده حسن، تمام این تحولات را در دوره‌هایی پیش از نزول قرآن کریم سپری کرده است؛ نمونه کاربرد آن به معنای ملائمت طبع را می‌توان در آیاتی مانند (خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا) (فرقان/۷۶) بازجست، و این در حالی است که کارکرد هنجاری آن در قرآن کریم پرشمار است، تا آنجا که حتی باب افعال از آن به صورت احسان، به معنای نیکی کردن مکرراً به کار رفته است.

درباره واژه قبیح، مسئله کاملاً متفاوت است. این واژه در قرآن کریم دیده نمی‌شود و تنها خویشاوند قرآنی آن واژه مقبوح است که در آیه (فصص/۴۲) به کار رفته است. واژه قبیح ریشه شناخته شده‌ای در زبان‌های سامی ندارد و همین امر امکان وام‌واژه بودن آن را تقویت می‌کند. به نظر می‌رسد این واژه صورتی معرب از واژه فارسی *کَپِی* / *کَپِی* به معنای میمون باشد (برهان تیریزی، ۱۳۵۷: ۱۵۹۱/۳ - ۱۵۹۳؛ Hübschmann, ۱۸۹۵: ۸۷) که به قاعده‌ای معمول در تعریب، برای قرار گرفتن در اوزان عربی یک حاء به پایان آن افزوده شده و بنا به قاعده تعریب، کاف آن به قاف بدل شده است. می‌دانیم که میمون در فرهنگ منطقه نماد زشتی بوده و هست و از همین رو بر پایه یک مجاورت معنایی، واژه قبیح از معنای اسمی میمون به معنای وصفی زشت انتقال یافته است. بر این پایه واژه قبیح در اصل ساخت، ناظر به نازیبایی دیداری است و با وجود آن که در فرهنگ اسلامی مانند واژه حسن، قبیح نیز در یک فرآیند

تعمیم، معنای نامطلوب بودن به طور عام را یافته است، اما ظاهراً این تعمیم مدتی پس از عصر قرآن رخ داده است. با توجه به این که صورت پهلوی واژه *kapik/kabīg* (MacKenzie, ۱۹۷۱: ۲۷) اگر در فرآیند تعریف قرار می‌گرفت، براساس قاعده به قبیح یا قبیح تبدیل می‌شد، باید پذیرفت که واژه قبیح که مستقیماً گرفته شده از واژه‌ای پساپهلوی است، باید در زمانی بسیار نزدیک به نزول قرآن در زبان عربی ساخته شده باشد و بر این پایه آشکار است که مراحل بعدی تحول در معنا را باید در دوره‌های پس از نزول قرآن جست و جو کرد.

در کاربرد قرآنی، از آنجا که واژه قبیح کاربرد ندارد، نقطه مقابل واژه حُسن، سوء است که در اوزان مختلفی به کار برده شده است؛ از جمله أَحْسَنَ در مقابل أَسَاءَ (اسراء/۷) و حَسَنَةً در مقابل سَيِّئَةً (آل-عمران/۱۲۰؛ اعراف/۹۵، ...) و حتی در رابطه مکملی متضاد مانند "حَسَنَةً تَسُوهُم" (آل‌عمران/۱۲۰؛ توبه/۵۰).

در باره ریشه‌شناسی واژه سوء باید گفت که این واژه در طیف وسیعی از زبان‌های سامی دیده می‌شود؛ در عبری שׁוּא (ŠW?) با سه شاخه معنایی: شاخه اول شَرُّ بودن، آلوده بودن، نازیبا بودن، شاخه دوم تهی بودن، پوچ بودن، بی‌فایده بودن و شاخه سوم ویرانی (Gesenius, ۱۹۳۹: ۹۹۶)، در اوگاریتی واژه Ši'iy به معنای قتل و امر جنایی (Leslau, ۲۰۰۸: ۳۱۸; Halayqa, ۱۹۹۱: ۵۲۱)، در آرامی ترگوم שׁוּא (ŠW?) شاخه شر بودن کاربرد ندارد، اما شاخه تهی بودن، پوچ بودن و باطل بودن برای آن دیده می‌شود (Jastrow, ۱۹۰۳: ۲/۱۵۲۷). در زبان‌های جنوب حاشیه‌ای، در گعزی SY' در یک شاخه معنایی به معنای پست بودن و فرومایه بودن (Dillmann,

در شاخه زبان‌های شمال حاشیه‌ای، ممکن است واژه اکدی šūbu به معنای یورش و خشونت (Black, ۲۰۰۰: ۳۷۹) صورتی از همین ماده مشترک سامی باشد. فراتر از سامی، دور نیست که ماده سامی S(Š)W(Y) با ریشه آفروآسیایی کهن *sabV-، *sabVy- مرتبط باشد که دارای معانی شَرُّ، گناه و دروغ است و صورت‌های مختلف آن، در زبان‌های مصری، چادی غربی و کوشی شرقی سفلی کاربرد دارد (Orel & Stolbova, ۱۹۹۵: ۴۵۶).

بخش‌های مطمئن این ریشه‌شناسی به‌خوبی نشان می‌دهد که ماده سوء نه تنها از حیث ریشه، بلکه از حیث کاربرد غالب به معنای ارزش منفی اخلاقی است و کاربرد آن به عنوان ارزش منفی زیبایی‌شناختی فرعی و بسیار کم وقوع است.

با توجه به مجموع اطلاعات ارائه شده، می‌توان نتیجه گرفت کاربرد قبیح در برابر حسن، در حالی که "قبیح" هنوز مراحل تعمیم معنایی خود را سپری نکرده، بازگشتی به تقابل زیبایی و زشتی، به معنای زیبایی‌شناختی آن است که اصرار دارد هم از معنای هنجاری غیر زیبایی‌شناختی شامل اخلاق و قانون

مراحلی از انگاره بازتاب یافته است. فارغ از آیات که به نفی ظلم از خداوند و داوری عادلانه او می-پردازند، نمونه هایی از انگاره حسن و قبح، در امر و نهی های قرآنی قابل پی جویی است؛ اما مقصود نه امر و نهی های ساده است، بلکه آن دسته از اوامر قرآنی است که نشان می دهد پیش از ورود حکم شرعی، عنوانی ناظر به نوعی از مطلوبیت بر آن فعل بار بوده است.

عنوان قسط از جمله این عناوین است که در موارد متعدد، کاربرد آن به عنوان معیاری برای ارزشیابی اخلاقی اعمال دیده می شود؛ مثلاً در آیه دین اشاره دارد این که هر امر کوچک و بزرگی را با اجلس مکتوب سازید نزد خداوند به قسط نزدیک تر است (بقره/۲۸۲)، در جای دیگر یادآور می شود فرزند خواندگان خود را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خداوند به قسط نزدیک تر است (احزاب/۵)، در جایی دیگر می گوید به پیمان و ترازو به قسط وفا کنید (انعام/۱۵۲؛ هود/۸۵؛ نیز الرحمن/۹) و آنجا که می-فرماید اگر ترسانید که در باره یتیمان قسط نورزید چگونه باید ازدواج کنید (نساء/۳). در تمامی این موارد عمل به قسط، به مثابه معیاری پیشینی برای ارزشیابی عمل معرفی شده است.

در آیات قرآنی مکرراً عدل و قسط به گونه ای مطرح می شود که نشان می دهد پیش از نزول شرایع، معنای خود را داشته اند و شرایع برای برپایی آن آمده اند. بر اساس آیات مختلفی از قرآن کریم، هم به طور خاص گفته می شود پیامبر اسلام دستور دارد که بین مردم عدل ورزد (شوری/۱۵؛ نیز مائده/۴۲)، و هم به طور عام تصریح می شود خداوند پیامبران خود را فرستاده و با آنان کتاب و ترازو را نازل کرده است تا مردم به قسط قیام کنند (حدید/۲۵). همچنین باید به

فاصله گیرد و هم از معنای ملائمت طبع پرهیز نماید. نخستین استفاده کنندگان از زوج معنایی حسن/ قبیح، عامدانه از زوج معنایی حسن/ سوء پرهیز کرده اند تا مخاطب را با دامنه ای محدود از معنا مواجه سازند که متمرکز بر ارزش زیبایی شناختی است و دست کم در آغاز از ارزش گذاری اخلاقی فاصله داشته است.

انگاره حسن و قبح در قرآن کریم

در این بخش به شیوه تاریخ انگاره، به کاربردها و تحولات معنایی حسن و قبح در کاربرد خواهیم پرداخت، فارغ از آن که واژگان به کار برده شده برای آن دقیقاً حسن و قبح باشد.

در قرآن کریم ماده قبح، تنها یکبار به صورت "مقبوحون" به کار رفته (قصص/۴۲) که ناظر به زشتی چهره است؛ اما ماده حسن در قرآن پرکاربرد است و هم برای ارزش مثبت زیبایی شناختی و هم اخلاقی کاربرد دارد. در کاربرد قرآنی، نقطه مقابل ماده حسن، سوء است که در اوزان مختلفی به کار برده شده است؛ از جمله أَحْسَنَ در مقابل أَسَاءَ (اسراء/۷) و حَسَنَةً در مقابل سَيِّئَةً (آل عمران/۱۲۰؛ اعراف/۹۵، ...) و حتی در رابطه مکملی متضاد مانند "حَسَنَةً تَسُوهُمْ" (آل عمران/۱۲۰؛ توبه/۵۰).

با توجه به تقدم ریشه حسن نسبت به قبح در تحولات معنایی در جهت تعمیم، آنچه به روشنایی بیشتر در معنای زوج واژه حَسَن/ قبیح می انجامد، تحولات معنایی قبیح در دو سده اول هجری است. البته بیشتر نمونه ها از سنخ روایت است که تکیه ما بر آنها کاملاً نسبی و مشروط است.

با وجود آن که نظریه حسن و قبح ذاتی مستقیماً در قرآن کریم دیده نمی شود، ولی برخی از زمینه های طرح آن در آیات مختلف بازتاب یافته که در آن

سوی خداوند را بر خود حرام نکنند(مائده/۸۷). در آیه‌ای هم کسی که طیبات از روزی‌های خداوند را حرام کند، مورد نکوهش قرار گرفته است(اعراف/۳۲). در آیه‌ای دیگر یاد می‌شود که تحریم برخی از طیبات بر یهود، صرفاً به عنوان مجازات ظلمی بوده است که آنان مرتکب شده بودند(نساء/۱۶۰). افزون بر آیات پیشین، در آیه اخیر به صراحت دیده می‌شود که تحریم صورت گرفته در شریعت یهود عارضی بوده و فارغ از این تحریم عارضی، نفس آنچه تحریم شده از مقوله طیبات بوده است.

انگاره حسن و قبح در احادیث و آثار

در احادیث نبوی نمونه‌های متعددی از کاربرد واژه قبیح برای زشتی صورت دیده می‌شود که با توجه به بحث انجام شده در بخش ریشه‌شناسی، کاملاً در عصر نبوی قابل انتظار است. نمونه‌های این کاربرد را می‌توان در این احادیث بازجست:

سمره بن جندب قال: قال رسول الله (ص) لنا: أتاني الليلة آتيان فابتعثاني فاتهبيا بي إلى مدينة مبنية بلبن ذهب و لبن فضة، فتلقانا رجال شطر من خلقهم كأحسن ما أنت راء، و شطر كأقبح ما أنت راء. قالوا لهم: اذهبوا فقعوا في ذلك النهر، فوقعوا فيه، ثم رجعوا إلينا قد ذهب ذلك السوء عنهم، فصاروا في أحسن صورة. قالوا لي: هذه جنة عدن وهاذاك منزلك. قالوا: أما القوم الذين كانوا شطر منهم حسن و شطر منهم قبيح، فإنهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سيئاً تجاوز الله عنهم (بخاری، ۱۴۰۷: ۱۷۱۷/۴، ۲۵۸۵/۶؛ احمد بن حنبل، ۱۳۱۳: ۸/۵؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۴۳۱/۲).

گروهی توجه کرد که به عنوان "کسانی که امر به قسط می‌کنند"، معرفی شده‌اند، بدون آن که قیدی در باره پیروی آنان از شریعتی خاص آمده باشد؛ این گروه در آیه‌ای از قرآن به انبیاء عطف شده‌اند و آیه مشترکاً قاتلان انبیاء و آمران به قسط را تقبیح کرده است(آل عمران/۲۱).

عنوان دیگری که به مثابه ارزش‌گذاری پیش از ورود شرع دیده می‌شود، عنوان فحشاء است. شیطان مردم را به فحشاء امر می‌کند(بقره/۲۶۸، ۱۶۹؛ نور/۲۱)؛ این در حالی است که خداوند از فحشاء نهی می‌کند(نحل/۹۰) بدان امر نمی‌کند(اعراف/۲۸) و نماز از فحشاء بازمی‌دارد(عنکبوت/۴۵).

عنوان منکر دیگر از عناوین مربوط به ارزش-گذاری اعمال پیش از ورود شرع است. منکر گاه به صورت عطف شده به فحشاء دیده می‌شود، با این مضامین که شیطان به منکر امر می‌کند (نور/۲۱) و خداوند از آن نهی می‌کند(نحل/۹۰)؛ نیز نک: عنکبوت/۴۵). در آیات قرآنی مکرر از منکر در تقابل با معروف یاد می‌شود؛ معروف به عنوان عملی که از نظر یک نظام هنجاری ذکر نشده به رسمیت شناخته می‌شود و منکر به عنوان عملی که نظام هنجاری مورد نظر آن را نمی‌شناسد. ویژگی پیامبر اسلام(ص) آن است که اهل کتاب را به معروف امر می‌کند و آنان را از منکر نهی می‌نماید (اعراف/۱۵۷) و همین امر به معروف و نهی از منکر ویژگی امت اسلام نیز معرفی شده است(آل عمران/۱۱۰).

از جمله مفاهیمی که ناظر به ارزش‌های پیشینی نسبت به شریعت است، دو مفهوم متقابل طیبات و خبائث است. در آیاتی از قرآن کریم از حلال کردن طیبات توسط خداوند سخن آمده (مائده/۵، ۴) و از مؤمنان خواسته شده است که طیبات حلال شده از

به احادیث محدودی اشاره کرد که در آنها از "سخن قبیح" یاد می‌شود، مانند حدیثی که ابن إسحاق در باره ناسزا گفتن ابوجهل به پیامبر اکرم (ص) و خشم حمزه عموی پیامبر (ص) آورده است:

... فقال أبو جهل دعوا بأبعمارة لقد سببت بن أخيه سباً قبيحاً ... (حاكم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۲۱۳/۳؛ ابن هشام، ۱۹۷۵: ۱۲۹/۲؛ طبری، ۱۴۰۷: ۵۴۹/۱؛ قاضی نعمان، ۱۴۰۹: ۲۲۶/۳؛ ابن اثیر، ۱۲۸۰: ۴۷/۲).

دیگر باید به حدیث مالک بن عمیر اشاره کرد، با این مضمون: جاء رجل إلى النبي (ص) فقال: إني لقيت العدو، و لقيت أبي فيهم، فسمعت لك منه مقالة قبيحة، فلم أصبر حتى طعنته بالرمح أو حتى قتلته، فسكت عنه النبي (ص). ثم جاء آخر فقال: إني لقيت أبي فتركته وأحببت أن يليه غيري، فسكت عنه (بیهقی، ۱۴۱۴: ۲۷/۹؛ ابوداود، ۱۴۰۸: ۲۴۵؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۳۵۱: ۱۱۳/۷).

نیز باید حدیث ابن شهاب الزهري درباره جنگ بنی قریظه از افزود، با این مضمون: ... و قدم رسول الله (ص) على بن أبي طالب برأيته إلى بنی قریظه سطور الناس، فسار على بن أبي طالب (ع) حتى إذا دنا من الحصون سمع منها مقالة قبيحة لرسول الله (ص) منهم، فرجع حتى لقي رسول الله (ص) بالطريق... (طبری، ۱۴۰۷: ۹۸/۲؛ همو، ۱۴۰۵: ۱۵۱/۲۱؛ ابن هشام، ۱۹۷۵: ۱۹۳/۴).

در برخی احادیث نیز از "نام قبیح" سخن آمده است، مانند:

قال بريدة بن الحصيب: إن النبي (ص) كان لا يتطير من شيء، و كان إذا بعث عاملاً سأل عن اسمه، فإذا أعجبه اسمه فرح به، و رأى بشر ذلك في وجهه، و إن كره اسمه، رأى كراهية ذلك في وجهه. وإذا دخل قرية

قال ابوسعيد الخدري: أن رسول الله (ص) قال: ليأخذن رجل بيد أبيه يوم القيامة يريد أن يدخله الجنة، فينادي: إن الجنة لا يدخلها مشرك. إن الله قد حرم الجنة على كل مشرك. فيقول: أي رب أي رب أبي. قال فيتحول في صورة قبيحة و ریح منتنة فيترکه (ابن حبان، ۱۴۱۴: ۴۸۶/۱؛ نیز: همان: ۴۱۱/۲؛ ابویعلی، ۱۴۰۴: ۵۳۳/۲، ۳۱۵؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۶۳۱/۴؛ بزار، المسند به نقل هيثمي، ۱۳۵۶: ۱۱۸/۱؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۲۷۸۲/۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۶۷/۶).

البراء بن عازب عن النبي (ص) قال: ... فينادي مناد من السماء أن قد كذب، فأفرشوه من النار، و ألبسوه من النار، و أروه منزله من النار. قال: فيضيق عليه قبره، حتى تختلف فيه أضلاعه. قال: و يأتيه ريحها و حرها. قال: فيفعل به ذلك و يمثل له رجل قبيح الوجه قبيح الثياب متن الريح ...

که وصفی در باره فرشته موکل بر عذاب در قبر داده است (حاكم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۹۴/۱؛ ابن مبارک، بی تا: ۴۳۳؛ احمد بن حنبل، ۱۳۱۳: ۲۹۵/۴، ۲۸۸، ۲۸۷؛ رویانی، ۱۴۱۶: ۲۶۷/۱؛ عبدالله بن احمد، ۱۴۰۶: ۶۰۵/۲-۶۰۴؛ طبرانی، ۱۴۱۲: ۶۷؛ ابن منده، ۱۴۰۶: ۹۶۴/۲).

همچنین مضمونی نزدیک به آن در این حدیث دیده می‌شود:

انس بن مالك قال: إن رجلاً أسود أتى النبي (ص) فقال: يا رسول الله إني رجل أسود متن الريح قبيح الوجه لا مال لي، فإن أنا قتلت هؤلاء حتى أقتل فأين أنا؟ قال: في الجنة... (حاكم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۰۳/۲).

گام بعدی تعمیم معنای قبیح به کاربردهای هنجاری به جز زیبایی‌شناسی است. از جمله می‌توان

سأل عن عدا، فإن أعجبه عدا فرح بها، ورؤى بشر ذلك فى وجهه، وإن كره عدا، رؤى كراهية ذلك فى وجهه (ابوداود، ۱۳۶۹: ۱۹/۴؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۱۴۲/۱۳؛ بیهقی، ۱۴۱۴: ۱۴۰/۸؛ متنی نزدیک به آن: احمد بن حنبل، ۱۳۱۳: ۳۴۷/۵).

در مورد اخیر، یعنی نام قبیح، جا دارد همچنین به حدیثی از زبان عائشه همسر پیامبر (ص) (د ۵۸ق) اشاره شود مبنی بر این که پیامبر (ص) "نام قبیح" را تغییر می داد: قال عائشة: إن النبی (ص) كان یغیر الاسم القبیح (ترمذی، ۱۳۹۵: ۱۳۵/۵؛ نزدیک به آن: ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹: ۲۶۱/۵).

در برخی روایات این حدیث زیادتى این چنین هم دیده می شود: ... الى الاسم الحسن (ابن عدی، ۱۴۰۹: ۴۵/۵، ۱۹۵/۶).

کاربرد واژه قبیح درباره عمل نیز در احادیث نمونه‌هایی دارد؛ از جمله در عبارتی از زبان مادر عبدالله بن حذافه سهمی از صحابه پیامبر (ص) چنین تعبیری نقل شده است:

قال عبدالله بن حذافة: من أبی یا رسول الله؟ قال: أبوک حذافة بن قیس، فرجع إلى أمه، فقالت: ویحک ما حملک علی الذی صنعت؟ فقد کنا أهل جاهلیة و أهل أعمال قبیحة. فقال لها: ان كنت لأحب ان أعلم من أبی من کان من الناس (احمد بن حنبل، ۱۳۱۳: ۵۰۳/۲؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۱۳۹/۱۴)؛ اما صدر عبارت کلیشه‌ای است و نمونه‌های کاربرد این کلیشه در احادیث دیگری هم دیده می‌شود (مثلاً احمد بن حنبل، ۱۳۱۳: ۲۶۵/۵؛ دارمی، ۱۴۰۷: ۱۴/۱؛ نعیم بن حماد، ۱۴۱۲: ۳۵/۱؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۲۱۷/۸) و این خود، این عبارت را غیر قابل تکیه می‌سازد.

نمونه‌ای قابل تأمل، ذکر "یا من اظهر الجمیل و ستر

القبیح" از زبان جبرئیل (ع) در حدیثی نبوی است که در آن قبیح در تقابل با جمیل، به نحو واضحی به معنای زیبایی‌شناسانه توجه دارد، هرچند به‌طور ثانوی به زشتی اخلاقی توجه دارد و حدیث از پوشیده شدن اعمال زشت از سوی خداوند اشاره دارد. این حدیث که مشترکاً در منابع شیعه و اهل سنت یافت می‌شود (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۷۲۹/۱؛ کلینی، ۱۳۹۱: ۵۷۸/۲؛ عقیلی، ۱۴۰۴: ۹۲/۲؛ ابن بابویه، ۱۳۸۷: ۲۲۱؛ طوسی، ۱۳۳۹: ۵۵۹، ۳۳۰، ۷۰؛ همو، ۱۳۶۴: ۸۴/۳)، با مفروض گرفتن صحت صدور، می‌تواند نشان دهنده آن باشد که پیش از تعمیم قبیح از معنای زیبایی‌شناختی به معنای اخلاقی، به صورت مجازی و در تقابل با جمیل، از این واژه برای کاربرد اخلاقی هم استفاده می‌شده است.

انتقال یاد شده، هر چه باشد، به نظر می‌رسد در اواخر سده نخست هجری رخ داده باشد. برخی از کاربردهای واژه قبیح برای عمل در عصر صحابه روایت شده که امکان تکیه بر آن نیست. به عنوان نمونه می‌توان به تعبیر "امر قبیح"، در باره عمل مغیره بن شعبه اشاره کرد که در تعبیری از زبان ابوبکره به هنگام شهادت در حضور عمر نقل شده است: "...اما الزنا فلا أشهد به ولكنی رأیت أمراً قبیحاً..." (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹: ۵۴۵/۵؛ بیهقی، ۱۴۱۴: ۲۳۴/۸)، اما تعبیر موجود در روایات دیگر به کلی فاقد واژه قبیح است و حتی غالباً حاکی از آن است که ابوبکره شهادت به زنا داده است (مثلاً حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۵۰۷/۳؛ بیهقی، ۱۴۱۴: ۲۳۵/۸؛ جوهری، ۱۴۰۱: ۹۴-۹۳).

نمونه‌ای از کاربرد زوج مفهوم حسن و قبح، در معنایی اخلاقی اما بسیار به ارزش‌های ماقبل شریعت مانند مفهوم طیبات و خبائث دیده می‌شود که بخشی

فقال: تصلى الى قبره؟ فقال: انى أحبه. فقال له قولاً قبيحاً ... (ابن حبان، ۱۴۱۴: ۵۰۶/۱۲؛ ضياء مقدسى، ۱۴۱۰: ۱۰۶/۴؛ نزديك به آن: ابويعلی، ۱۴۰۴: ۱۳۶/۱۲؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۷۶/۱).

قابل تکیه‌ترین کاربرد در اواسط سده دوم هجری، مربوط به عبارتی در موطأ مالک بن انس (۱۷۹ق) است که به هنگام سخن از مبادله مثل به مثل طلا، از روش‌های موجود برای فرار از ربا پرهیز داده و چنین گفته است: "فإن ذلك قبيح، و ذریعة إلی الربا" (این کردار قبیح است و وسیله ای برای ریاست). (مالک، ۱۳۷۰: ۶۳۸/۲؛ شیبانی، ۱۳۸۵: ۵۸۴/۲).

روایتی منقول از طریق ابن اسحاق با واسطه‌ای از حسن بن محمد بن حنفیه که از حیث معنا ناظر به عدم عصمت پیامبر(ص) پیش از نبوت است، دو واژه قبیح و سوء را همزمان برای اعمال جاهلیت به کار برده که نمونه‌ای از زمان پریشی در کاربرد الفاظ است:

علی بن ابی طالب (ع)، قال سمعت رسول الله(ص) يقول: ما هممت بقبيح مما يهيم به أهل الجاهلية إلا مرتين ... (ابن حبان، ۱۴۱۴: ۱۴-۱۷۰-۱۶۹).

چنین می‌نماید که در سال‌های انتقال به سده دوم هجری، یک تعمیم معنایی دیگر هم درباره واژه قبیح در حال رخ دادن بود که ممکن است مرحله پسینی برای تعمیم قبلی باشد و ممکن است کاملاً مستقل از آن تعمیم رخ داده باشد؛ واژه قبیح از معنای زشت در چهره، به معنای هر امر بی‌تناسب و ناجور در حال انتقال بود و حاصل آن که در کاربردهای اوایل سده دوم دیده می‌شود، استفاده از واژه قبیح به معنای امری ناملازم با طبع و شایسته نکوهش از سوی عرف

از حدیث بلند هند بن ابی هاله، فرزند حضرت خدیجه(ع) در وصف پیامبر(ص) است، با این عبارت: "كان دخوله لنفسه مأذونا له في ذلك ... و يتفقد أصحابه، و يسأل الناس عما في الناس، و يحسن الحسن و يقويه، و يقبح القبيح و يوهنه، معتدل مختلف لا يغفل مخالفة أن يغفلوا ...". در برخی روایات به جای واژه يقويه، يُصَوِّهُ دیده می‌شود؛ یعنی آن که پیامبر(ص) امر حسن را به حُسن می‌ستود و تأیید می‌کرد و امر قبیح را تقبیح می‌کرد و خوار می‌داشت (ابن سعد، بی‌تا: ۴۲۴/۱؛ ابن حبان، ۱۴۰۳: ۱۴۸/۲؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۵۷/۲۲؛ بیهقی، ۱۴۱۰: ۱۵۶/۲؛ همو، ۱۴۱۴: ۴۱/۷). اما نمی‌توان به آسانی تأیید کرد که واژه قبیح در پیش از میانه سده اول هجری، چنین معنایی را یافته باشد.

در خلال داستانی درباره امام علی(ع)، تعبیر "الطلاق قبيح اگرهه" از زبان آن حضرت به کار رفته (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹: ۱۹۵/۴؛ بیهقی، ۱۴۱۴: ۱۵۰/۷؛ همو، بی‌تا: ۲۶۹/۵؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳: ۲۵۷/۲) که اساس محتوای داستان جای درنگ دارد و ارزش تاریخی آن قابل تکیه نیست.

به هر روی، فارغ از تردیدهای موجود در کاربردهای روایی یاد شده، به نظر می‌رسد که در اواخر سده نخست هجری، واژه قبیح در تقابل با حسن، در کاربرد هنجاری و فراتر از زیبایی‌شناسی جایگاه خود را گشوده است. از جمله در اواخر سده نخست هجری، در عبارتی منقول از زبان عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود (۹۴ق)، از "سخن قبیح" سخن آمده است:

عن عبید الله بن عبد الله قال: رأيت أسامة بن زيد يصلی عند قبر رسول الله (ص)، فخرج مروان بن الحكم.

"بسیار دور از انتظار" و قابل نکوهش از حیث عرف و عادت است، نه امری خلاف اخلاق و قابل سرزنش اخلاقی.

افزون بر آنچه در نمونه‌های روایی دیده می‌شود، از خلال متون می‌توان نتیجه گرفت که تقابل حسن و قبیح در میانه سده دوم هجری کاملاً تثبیت شده بود؛ چنانکه در عبارتی از مالک بن انس کاربرد حسن در برابر قبیح - برای زیبایی و زشتی چهره - دیده می‌شود (مالک، ۱۳۷۰: ۶۱۰/۲). در عباراتی منقول از محمد بن ادریس شافعی (د ۲۰۴ق) هم می‌توان زوج حسن و قبیح را به همین معنا (بیهقی، ۱۴۱۴: ۲۰۶/۱۰) و هم برای وصف سخن (همان: ۲۳۷/۱۰) بازجست. نیم قرن بعد، بخاری هم در صحیح خود، زوج حسن/قبیح را برای معنای زیبایی‌شناختی آن به کار برده است (بخاری، ۱۴۰۷: ۱۸۸۳/۴).

به عنوان تمهه‌ای بر بحث باید به دو کاربرد فنی اشاره کرد که واژه‌های حسن و قبیح در نیمه اخیر سده دوم هجری در حوزه فقه و کلام یافته‌اند. آنچه به فقه مربوط می‌شود، تأسیس اصطلاح استحسان توسط عالمانی چون محمد بن حسن شیبانی (د ۱۸۹ق) است؛ استحسان نزد او یک فرادلیل است که فارغ از نصوص و فارغ از قیاس، به فقیه اهل رأی کمک می‌کند در موضعی که انتظار می‌رود قیاس صورت گیرد، از عمل به قیاس صرف نظر کند. هم در اصل اصطلاح و در سطور کتاب برجای مانده از شیبانی با عنوان کتاب الاستحسان، می‌توان وجود یک ملاک فراشرعی و پیشینی نسبت به شریعت را به عنوان مبنای استحسان بازجست (شیبانی، ۱۳۸۶: ۱۶۶/۳-۴۸) که عموماً فهمی عرف از حُسن بوده است (پاکتچی، ۱۳۷۷: ۱۶۷-۱۶۵). در واقع از همین روست که برای فقیهان حنفی که غالباً قائل به حسن

است. در این کاربرد قبیح، داوری بر اساس ارزش-های اخلاقی یا نظام‌های هنجاری مشابه آن صورت نمی‌گرفت، بلکه داوری براساس انتظاراتی صورت می‌گرفت که بر اساس عرف و عادت از چیزی یا کسی وجود دارد و در عمل تأمین نشده است.

به عنوان یکی از کهن‌ترین نمونه‌ها از این کاربرد، می‌توان به عبارتی از یحیی بن سعید انصاری (د ۱۴۴ق) خطاب به قاسم بن عبیدالله عمری (د ۱۳۰ق) هر دو از عالمان مدینه اشاره کرد، آنجا که یحیی می‌گوید: "ای ابومحمد، بر مانند تو قبیحی بزرگ است که از چیزی از امر دین تو را بپرسند و نزد او علمی در باره آن یافت نشود" (مسلم، ۱۹۵۵: ۱۶/۱).

در همان حدود زمانی محمد بن یحیی بن حبان (د ۱۲۱ق) به هنگام سخن گفتن از نیایش منقذ بن عمرو، به ناکارآمدی جدش در امر تجارت اشاره می‌کند و در عبارتی می‌گوید: "او غبن قبیحی را پذیرا شد که وی را به سبب آن نکوهش می‌کردند..." (دارقطنی، ۱۳۸۶: ۵۵/۳؛ قرطبی، ۱۹۷۲: ۳۸۷/۳)؛ این خبر را ابن اسحاق (د ۱۵۰ق) نقل کرده و حداکثر تاریخ قابل تعیین برای آن پیش از ۱۵۰ق است.

نمونه دیگر عبارت مصعب زبیری (د ۲۳۶ق) در اواخر سده دوم هجری است که در باره اشتباه رخ داده برای مالک بن انس در نقل حدیثی می‌گوید: "مالک در آن خطای قبیحی مرتکب شده است" (احمد بن حنبل، ۱۳۱۳: ۲۴۷/۴؛ ابن عبدالبر، ۱۳۸۷: ۱۲۲/۱۱). تعبیر دقیقاً همسانی را احمد بن حنبل (د ۲۴۱ق) در باره خطایی از یحیی بن آدم به کار برده است (احمد بن حنبل، ۱۴۰۸: ۱۶۳/۳، ۸۳). در همه این نمونه‌ها، قبیح را در فارسی امروز باید به ناجور و نه زشت ترجمه کرد، چه مقصود گوینده رخداد امری

عرفی کاربرد یافت و در هر سه معنا، نقطه مقابل آن حسن بود.

تقابل حسن و سوء نسبت به تقابل حسن و قبح از قدمت بیشتری برخوردار است؛ زوج مفهوم حسن/سوء در گفتمان عصر نزول دارای ارزش اخلاقی و زوج مفهوم حسن/قبح در همان گفتمان دارای ارزش زیبایی شناختی است.

فراتر از زوج مفهوم حسن/سوء، در کاربردهای قرآنی مفاهیمی مانند عدل و قسط، فحشاء، طیبات و خبائث، معروف و منکر ناظر به ارزش‌های اخلاقی پیشینی نسبت به شریعت هستند یا دست کم، بخشی از دامنه معنایی آنها این ارزش‌های پیشینی‌اند.

اکنون به عنوان برآورد بحث گمان می‌رود که در طی سده اول هجری، به تدریج زوج مفهوم حسن/قبح به سوی معنای اخلاقی سوق داده شده، تا آن که در انتقال به سده دوم، واژه‌ای کاملاً مساعد برای یک اصطلاح‌سازی جدید در حوزه ارزش‌گذاری فراشرعی هم برای متکلمان اهل عدل و هم فقیهان اهل رأی بوده است. برای فقیهانی که در قالب استحسان از مفهوم حسن استفاده کرده‌اند، از آنجا که مفهوم مقابلی وجود ندارد، ممکن است ماده مورد نظر آنان با ماده حسن قرآنی خلط شود؛ اما برای متکلمانی که زوج مفهوم حسن و قبح را پایه ریخته‌اند، کاملاً آشکار است که به دنبال مفهومی فراتر از مفاهیم شرعی و هم شامل‌تر از زوج حسن/سوء قرآنی بوده‌اند و لذا به الفاظی غیر قرآنی روی آورده‌اند و این تازگی اصطلاح برای آنان موضوعیت داشته است.

و قبح ذاتی افعال بوده‌اند، استحسان مجاز تلقی می‌شده و برای فقیهان اصحاب حدیث و از جمله شافعی که در جانب مخالف قرار داشته‌اند، نظریه استحسان مستحق حمله‌های تند بوده است (مثلاً شافعی، ۱۳۵۸: ۵۰۵). بخاری در موضعی از صحیح خود، کاربرد واژه استحسان را برای گونه‌ای ابتدایی از استحسان نزد یکی از فقهای تابعین نیز نشان داده است (بخاری، ۱۴۰۷: ۱۰۰۹/۳).

آنچه به کلام مربوط می‌شود شکل‌گیری اصطلاح حسن و قبح عقلی نزد متکلمان اهل عدل در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری است که از آن جمله می‌توان به ابوالهدیل علاف (د ۲۳۰ق) و ابراهیم نظام (د ۲۳۱ق) اشاره کرد (اشعری، ۱۹۸۰: ۳۵۶؛ ابن ندیم، ۱۳۵۰: ۲۰۴). اینان به نحوی آشکار به دنبال آن بودند تا مفهومی فراتر از احکام شرعی را به عنوان احکام عقلی صورتبندی کنند و در این راستا به تعبیر حسن و قبح پناه جستند. کاملاً آشکار است که در آن دوره حسن و قبح دارای ارزش معنایی بوده که به آنها اجازه این استفاده را می‌داده است؛ دو واژه‌ای که هم از دامنه فقه بیرون بودند و هم می‌توانستند نوعی جامعیت نسبت به ارزش‌های فراشرعی در قرآن کریم داشته باشند.

بحث و نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث صورت گرفته می‌توان چند گزاره را به عنوان نتیجه خلاصه کرد:

واژه قبیح در برابر حسن، در همان صدر اسلام به معنای زشت در چهره به کار می‌رفته است؛ اما به تدریج از اواخر سده نخست هجری به دو معنای وصفی، یکی ناهنجار اخلاقی و دیگری ناهنجار

- منابع
- قرآن کریم.
- ابن ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد. (۱۴۱۹ق).
تفسیر القرآن العظیم. به کوشش اسعد محمد الطیب.
صیدا/ بیروت: المكتبة العصرية.
- ابن ابی‌شیبہ، عبدالله بن محمد. (۱۴۰۹ق). المصنف.
به کوشش کمال یوسف الحوت. ریاض: مكتبة الرشد.
- ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۲۸۰ق). اسد الغایة.
قاهره: المطبعة الوهبيّة.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۸۷ق). التوحید. به
کوشش هاشم حسینی تهرانی. تهران: مكتبة الصدوق.
- ابن حبان، محمد. (۱۴۰۳ق). الثقات. حیدرآباد
دکن: دائرة المعارف العثمانیّة.
- شعيب ارنؤوط. بیروت: مؤسسة الرسالة.
ابن سعد، محمد. (بی‌تا). الطبقات الكبرى. بیروت:
دارصادر.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله. (۱۴۱۲ق).
الاستیعاب. به کوشش علی محمد بجاوی. بیروت:
دارالجيل.
- _____ (۱۳۸۷ق). التمهيد. به کوشش
مصطفى بن احمد علوی و محمد عبدالکبیر بکری.
رباط: وزارة عموم الاوقاف.
- ابن عدی، عبدالله. (۱۴۰۹ق). الکامل. به کوشش
یحیی مختار غزاوی. بیروت: دارالفکر.
- ابن عساکر، علی بن حسن. (۱۴۱۵ق). تاریخ
مدینة دمشق. به کوشش علی شیری. بیروت/ دمشق:
دارالفکر.
- ابن مبارک، عبدالله. (بی‌تا). الزهد. به کوشش
حبيب الرحمن اعظمی. بیروت: دارالکتب العلمیّة.
- ابن منده، محمد بن اسحاق. (۱۴۰۶ق). الايمان.
به کوشش علی محمد ناصر فقیهی. بیروت: مؤسسة
الرسالة.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۵۰ش).
المهرست. به کوشش رضا تجدد. تهران: کتابخانه
اسدی.
- ابن هشام، عبدالملک. (۱۹۷۵م). السيرة النبویة. به
کوشش طه عبدالرؤوف سعد. بیروت: دارالجيل.
- ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث. (۱۳۶۹ق).
السنن. به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید.
قاهره: داراحیاء السنة النبویة.
- _____ (۱۴۰۸ق). المراسيل. به کوشش
شعيب الارناؤوط. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله. (۱۳۵۱ق).
حلیة الاولیاء. قاهره: مطبعة السعادة.
- ابوعلی موصلی، احمد بن علی. (۱۴۰۴ق).
المسند. به کوشش حسین سلیم اسد. دمشق:
دارالمأمون.
- احمد بن حنبل. (۱۴۰۸ق). العلل و معرفة الرجال.
به کوشش وصی‌الله عباس. بیروت/ ریاض: المكتب
الاسلامی/ دارالخانی.
- _____ (۱۳۱۳ق). المسند. قاهره:
المطبعة الميمنية.
- اشعری، علی بن اسماعیل. (۱۹۸۰م). مقالات
الاسلامیین. به کوشش هلموت ریتز. ویسبادن:
انتشارات فرانتس اشتاینر.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۰۷ق). الصحيح.
به کوشش مصطفى ديب البغا. بیروت: دار ابن کثیر.
- برهان تبریزی، محمدحسین. (۱۳۵۷ق). برهان
قاطع. به کوشش محمد معین. تهران: امیر کبیر.

- بیهقی، احمد بن حسین. (۱۴۱۴ق). السنن الکبری. به کوشش محمد عبدالقادر عطا. مکه: دار الباز.
- _____ (۱۴۱۰ق). شعب الایمان. به کوشش محمد سعید بسیونی زغلول. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- _____ (بی تا). معرفة السنن والآثار. به کوشش سید احمد صقر. قاهره: المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیة.
- پاکتچی، احمد. (۱۳۷۷ش). "استحسان". ضمن دائرة المعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. ج ۸. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ترمذی، محمد بن عیسی. (۱۳۹۸-۱۳۹۵ق). الجامع الصحیح (السنن). به کوشش احمد محمد شاکر و دبگران. قاهره: مکتبه مصطفی البابی.
- جوهری، احمد بن عبدالعزیز. (۱۴۱۰ق). السقیفة و فذک. به کوشش محمد هادی امینی. تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله. (۱۴۱۱ق). المستدرک علی الصحیحین. به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- دارقطنی. علی بن عمر. (۱۳۸۶ق). السنن. به کوشش عبدالله هاشم یمانی. بیروت: دارالمعرفة.
- دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن. (۱۴۰۷ق). السنن. به کوشش فواز احمد زمردی و خالد السبع العلمی. بیروت: دارالکتب العربی.
- رویانی، محمد بن هارون. (۱۴۱۶ق). المسند. به کوشش ایمن علی ابویمانی. قاهره: مؤسسه قرطبه.
- شافعی، محمد بن ادريس. (۱۳۵۸ق). الرسالة. به کوشش احمد محمد شاکر. قاهره: مکتبه مصطفی البابی الحلبي.
- شبیانی، محمد بن حسن. (۱۳۸۶ق). الاصل. به کوشش ابوالوفا افغانی. حیدرآباد دکن: دائرة المعارف العثمانیة.
- _____ (۱۳۸۵ق). الحجة علی اهل المدينة. به کوشش مهدی حسن کیلانی. حیدرآباد دکن: لجنة احياء المعارف النعمانیة.
- ضیاء مقدسی، محمد بن عبدالواحد. (۱۴۱۰ق). الاحادیث المختارة. به کوشش عبدالملک عبدالله دهیش. مکه: مکتبه النهضة الحدیثه.
- طبرانی، سلیمان بن احمد. (۱۴۱۲ق). الاحادیث الطوال. به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- _____ (۱۴۰۴ق). المعجم الکبیر. به کوشش حمدی بن عبدالمجید سلفی. موصل: مکتبه العلوم و الحکم.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۰۷ق). تاریخ الامم و الملوک. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- _____ (۱۴۰۵ق). التفسیر. بیروت: دارالفکر.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۶۴ق). تهذیب الاحکام. به کوشش حسن موسوی خراسان. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- _____ (۱۳۳۹ق). مصباح المتهدج. تهران: چ سنگی.

Beeston, A.F.L. et al. (١٩٨٢). *Dictionnaire sabéenne*. Louvain-la-Neuve/Beirut: Editions Peeters/ Librairie du Liban.

Black, Jeremy et al. (٢٠٠٠). *A Concise Dictionary of Akkadian*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.

Del Olmo Lete, Gregorio & Joaquín Sanmartín. (٢٠٠٣). *A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition*. Leiden/ Boston: Brill.

Dillmann, A. (١٨٦٥). *Lexicon linguae aethiopicae*. Leipzig: Weigel.

Gesenius, W. (١٩٣٩). *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*. ed. F. Brown. Oxford: Clarendon.

Halayqa, Issam K.H. (٢٠٠٨). *A Comparative Lexicon of Ugaritic and Canaanite*. Münster: Ugarit-Verlag.

Hübschmann, H. (١٨٩٥). *Persische Studien*. Strassburg: Karl J. Trübner.

Jastrow, M. (١٩٠٣). *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrashic Literature*. London/ New York: Luzac/ Putnam.

Leslau, W. (١٩٩١). *Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic)*. Wiesbaden: Harrassowitz.

MacKenzie, D.N. (١٩٧١). *A Concise Pahlavi Dictionary*. Oxford et al.: Oxford University Press.

Orel, V.E. & O.V. Stolbova. (١٩٩٥). *Hamito-semitic Etymological Dictioanry*. Leiden.

عبدالله بن احمد بن حنبل. (١٤٠٦ق). *كتاب السنة*. به كوشش محمد بن سعيد قحطانی. دمام: دار ابن القيم.

عقيلي، محمد بن عمرو. (١٤٠٤ق). *كتاب الضعفاء الكبير*. به كوشش عبدالمعطي امين قلعجي. بيروت: دار الكتب العلمية.

قاضي نعمان. (١٣٨٣ق). *دعائم الاسلام*. به كوشش آصف فيضي. قاهره: دار المعارف.

_____ (١٤١٢-١٤٠٩ق). *شرح الاخبار*. به كوشش محمد حسيني جلالی. قم: جماعة المدرسين.

قرطبي، محمد بن احمد. (١٩٧٢م). *الجامع لاحكام القرآن*. به كوشش احمد عبدالعليم بردوني. قاهره: دارالشعب.

كليني، محمد بن يعقوب. (١٣٩١ق). *الكافي*. به كوشش علي اكبر غفاري. تهران: دار الكتب الاسلامية.

مالك بن انس. (١٣٧٠ق). *الموطأ*. به كوشش محمد فؤاد عبدالباقي. قاهره: داراحياء التراث العربي.

مسلم بن حجاج. (١٩٥٥-١٩٥٦م). *الصحیح*. به كوشش محمد فؤاد عبدالباقي. قاهره: مكتبة عيسى البابي.

نعيم بن حماد. (١٤١٢ق). *الفتن*. به كوشش سمير احمد الزهيري. قاهره: مكتبة التوحيد.

هيشمي، علي بن ابي بكر. (١٣٥٦ق). *مجمع الزوائد*. قاهره: مكتبة القدسي.